



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و سی هشتم





آقای مهران از کرج



بهر اظهارست این خلق جهان
تا نماند گنج حکمت‌ها نهان

–(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸)

به نام خداوند مهرگستر

سلام و احترام بر جناب آقای شهبازی و مشتاقان حضور

نام پیغام: در حلقه عاشقان برقص (برداشت از غزل ۳۰۵۷ دیوان شمس)

اگر ز حلقه این عاشقان گران گیری
دلّت بمیرد و خویِ فِسرَدگان گیری

–(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)

در حلقه عاشقان یا مجلس بزرگان معنوی، پدیده‌ای به نام من ذهنی وجود ندارد. زیرا من ذهنی توهمی است و وجود حقیقی ندارد. این مجلس می‌تواند ابیات مولانا باشد. می‌تواند زندگی یا عدم باشد. می‌تواند جمعی از عزیزان گنج‌حضور باشد که در حال کار کردن روی خودشان هستند و هیچ دخالتی به هشیاری یکدیگر نمی‌کنند.

در این مجلس سخن، سخن عشق است و اثرپذیری عشق و معنویت از قرین‌های عشقی. ما با ابیات قرین می‌شویم و اثر عشق می‌گیریم. با زندگی یا عدم قرین می‌شویم و اثر عشق می‌گیریم. با جمع عاشقان قرین می‌شویم و اثر عشق می‌گیریم.

حال مولانا می‌گوید: اگر از این جمع عاشقان یا ابیات عارفان که در فضای عدم و یکتایی است جدا شوی، دلت می‌میرد و خوی پژمردگان یا افسردگان را جذب می‌کند.

ما دو راه داریم. یا باید قرین‌های عشقی را انتخاب کنیم، یا قرین‌های من‌ذهنی گرگ‌صفت. این مرحله انتخاب، ابتدای راه معنوی است که خیلی مرحله حساس و تعیین‌کننده‌ای است. پس از مدتی کار کردن درست روی خود، ما تبدیل به نور زندگی می‌شویم و به‌عنوان عضوی از حلقه عاشقان بهترین قرین می‌شویم.

گر آفتابِ جهانی، چو ابرِ تیره شوی
وگر بهارِ نُو، مذهبِ خزانِ گیری

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)

در این بیت مولانا انسان را با دو صفت نهان می‌خواند. آفتاب جهان و بهار نو. این دو صفت در بشریت نهادینه شده است و هیچ استثنایی هم میانشان وجود ندارد.

یعنی همه ما آفتاب جهان و بهار نو هستیم، اما چون از مجلس عاشقان کناره‌گیری کردیم، در حجاب ذهن پوشیده شده‌ایم. من ذهنی در غیاب این مجلس شروع به تنیدن مرگ به دور هشیاری ما می‌کند. هرچه بیشتر از این مجلس دور بمانیم او بیشتر می‌تند.

آفتاب انسان پشت ابرهای تیره همانیدگی‌ها پنهان شده است و بهار انسان در فضای محدود و آلوده ذهن پژمرده و خزان شده است.

بنابراین اگر در مجلس عاشقان قرار بگیریم و بگوییم من هیچ نمی‌دانم و پندار کمال را رها کنیم به مرور این ابرهای تیره می‌روند و ما به بهار مرکزمان زنده می‌شویم.

چو کاسه تا تَهِ‌ای تو، بر آب رقص گُنی
چو پر شُدی، به بنِ حوض و جو، مکان گیری

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)

در این بیت کاسه نماد مرکز یا دل انسان است که وضعیت آن تعیین کننده درون و بیرون ماست. اگر این کاسه خالی باشد، یعنی اگر مرکز ما از همانیدگی‌ها برهد، روی سطح آب زندگی رقصان و شاد می‌شویم. درون کاسه خالی است و بیرون آن شاد و رقصان. یعنی از درون فضا را باز می‌کنیم و ارتعاش آن در بیرون اثر مثبت می‌گذارد. همسرمان آرامش می‌گیرد. فرزندمان عشقی پرورش می‌یابد. در شغلمان به سطوح بالا می‌رسیم و دیگر وضعیت‌های بیرونی عالی می‌شود. اما اگر این کاسه از همانیدگی‌ها پر شود، نه تنها انسان شاد و رقصان نخواهد شد، بلکه در عمق حوض کثیف من‌ذهنی خواهد ماند. این کاسه یا مرکز انسان فقط در مجلس عاشقان خالی می‌شود.

منظور از «مکان گیری» چیست؟ یعنی از فضای لامکان و بی‌نهایت زندگی بی‌بهره خواهی ماند و چشم و دل تو فقط مکان می‌بیند و دید جسمی و محدود را خواهد داشت.

خدای داد دو دستت، که دامن من گیر
بداد عقل، که تا راه آسمان گیری

–(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)

خداوند به انسان تمام ابزارهای لازم برای گرفتن دامن او را داده است. ابزارهای او تمام امکانات و تجهیزات مادی و بیرونی است که به او کمک می‌کند تا در طلب زندگی باشد.

زندگی این ابزارها را داد تا ما به حلقه عاشقان برسیم و کاسه یا مرکزمان را خالی کنیم و در سطح آب زندگی برقصیم. وقتی همه امکانات فراهم شده است دیگر هیچ راهی جز زنده شدن نداریم.

در مصرع بعد می گوید: به تو عقلی دادم تا از طریق آن راه آسمان عدم را پیش بگیری. عقل انسان در این دنیا به دام افتاده است و نسبت به نشان های زندگی که سایه یزدان است کور شده. او از کنار مجلس عاشقان می گذرد و آن را نمی بیند!

عقل من دار راه آسمان را نمی شناسد و این مرض (پندار کمال) و (می دانم) اجازه نمی دهد که عقل ما مجلس عاشقان را پیدا کند و راه آسمان عدم را پیش بگیرد.

عقل حتی در پایین ترین سطح اندیشه می تواند گذرا و آفل بودن جهان بیرون را درک کند. چه کسی نمی داند که این تن انسان متلاشی می شود و تمام اجسام از بین می روند؟ چه کسی فکر می کند که لذات جهان بیرون بی نهایت است؟ انسان من دار می داند که هیچ چیز ماندگار نیست و در عین حال زندگی را در آفلین می بیند و می گوید که (می دانم) زندگی کجاست!

در قرآن جمله (آیا نمی‌اندیشید؟) یا (آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنید؟) بسیار زیاد تکرار شده است. زندگی می‌خواهد بگوید که از ابزارها در راه آسمان استفاده کن. مانند جراحی که تیغ را برای جراحی استفاده می‌کند نه برای کشتن انسان‌ها!

که عقل جنس فرشته‌ست، سوی او پوید
بینش چو به کف آینه نهان گیری

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)

فرشته، هشیاری حضور و خود زندگی است. مولانا می‌گوید: عقل انسان ذاتاً بی‌نهایت‌اندیش است، نه محدودیت‌اندیش. پس این عقل متمرکز شده در جهان بیرون، قائم به ذات خود نیست.

او کاسه یا مرکز خود را پُر کرده است. از جمع عاشقان غافل است. پژمرده و تیره است. هرچه درد دارد از سنگینی مرکزش دارد.

در بیت می گوید: فرشته ذاتاً سوی زندگی می شتابد. بنابراین هشیاری جنس خود را جذب و طلب می کند. تا زمانی که ما من ذهنی داریم، سوی شناسایی های ذهن جذب می شویم. جنس انسان باید جنس زندگی بشود تا بتواند به سوی جذب و طلب آن شتاب کند.

در مصرع بعد راه کار می دهد. می گوید: اگر می خواهی زندگی را ببینی باید در دستان خود یک آینه نهان داشته باشی. یعنی داشتن حضور ناظر و نگاه بان خود بودن.

یعنی ما به عنوان هشیاری ناظر مانند آینه به ذهن خود و همانیدگی ها نگاه می کنیم تا با فضاگشایی، پرهیز کنیم و به مرور مرکزمان عدم شود و جنس زندگی در ما بالا بیاید.

در حدیثی از حضرت رسول (ص) چنین آمده:

«إِنَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بِلا شَهْوَةٍ...»

«خداوند در فرشتگان، عقل بدون شهوت آفرید...»

یعنی فرشته که از جنس زندگی است عاری از شهوات و خواستن‌های غیر خداوند است. ما نیز برای تفویض هشیاری خود به جنس زندگی باید بی‌مراد بشویم و فضا را باز کنیم تا از جنس فرشته شویم و عقلمان قائم به ذات زندگی بشود.

بگیر کیسه پُر زَر، به اقْرَضُوا اللهَ اِی
قَرْضَه قَرْضِ دَهی، صد هزار کان گیری

–(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)

«...أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...»
 «...به خدا قرض الحسنه دهید...»

-(قرآن کریم، سوره مزمل (۷۳)، آیه ۲۰)

«کیسه پر زر» نماد چیزهایی است که من ذهنی آن را با ارزش قلمداد می کند. کیسه پر زر همان اضافاتی است که در کاسه یا دل انسان پر می شود و آن را به عمق حوض کثیف نفس تنزل می دهد.

مولانا می گوید: این اضافات مرکز خود را که قرض الحسنه است به خداوند پس بده. برداشت مولانا از اصطلاح قرآنی «قرض الحسنه» بخشش مال و پول نیست. مولانا لایه های درونی قرآن را کشف می کند.

قراضه (خورده و ضایعات آهن) به معنای این همانیدگی‌هاست. یعنی این انباشتگی من‌ذهنی در درگاه زندگی هیچ ارزشی ندارد. جالب است که در مصرع اول از نگاه ذهن می‌گوید: «کیسه پر زر» و در مصرع دوم از نگاه زندگی می‌گوید: «قراضه». یعنی آن‌چه که ما در ذهن به آن اعتبار می‌دهیم، بی‌اعتبار است.

اگر این همانیدگی‌ها را به زندگی تسلیم کنی و از آن رها شوی، در عوض آن، معدن عشق و حضور را بازخواهی ستاند. همان معدنی که در عالم الست و در کودکی به آن زنده بودی.

عقل انسان که از جنس فرشته یا هشیاری نظر است، تمایل به این قرض‌الحسنه دارد. همان‌طور که در بیت اول گفت: بیداری عقل انسان در گرو این است که ما در جمع عاشقان و انبیا حاضر باشیم.

قبه غیر خُم فَلَک، خُم‌های صدرنگ است
به هر خُمی که درآیی، ازو نشان گیری

–(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)
خُم: ظرف سفالین بزرگ که در آن آب، سرکه، یا شراب ریزند.

«خُم فَلَک» کوزه‌ای است که در آن شراب عشق و حضور ریخته شده است. مولانا می‌گوید: غیر این کوزه در جهان بیرون صدها کوزه با انواع شراب‌ها و مست‌کننده‌ها وجود دارد. این شراب‌ها مستی‌اش موقتی است. اما شراب زندگی مستی‌اش پایان ندارد.

می‌گوید که در دنیا به هر شرابی روی بیاوری، جنس خود را در آن نخواهی یافت. چون تو از جنس عشق و بی‌نهایت هستی. کوزه‌های جهان بیرون آن شرابی که در پی آن هستی را ندارند. اما اَفل و موقت بودن آن نشان از شرابی می‌دهد که بی‌نهایت است.

ای انسان جنس اصلی تو فانی نیست، اما کوزه‌های شراب دنیا فانی و موقت هستند. به همین دلیل است که تو در دنیا از این شراب به آن شراب روی می‌آوری. از این باور به آن باور، از این انسان به آن انسان، از این درد به آن درد. همانیدگی‌ها در اصل انعکاس شراب زندگی هستند.

پس به مجلس عاشقان برو تا تو را از شراب عشق لبریز کنند. به جمع فضاگشایان برو تا خوی بگیری و فضاگشا شوی.

ز شیر چرخ گریزی، به بُرج گاو روی
خری شوی به صفت، راه گهگشان گیری

-(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)

شیر و گاو در این بیت دو معنا دارند.

معنی اول شیر و گاو:

شیر نشان ماه مرداد است و گاو نشان ماه اردیبهشت. مولانا می خواهد بگوید: من ذهنی نماد اردیبهشت است. در این ماه هوا اکثر اوقات ابری است. و زندگی نماد مرداد است. در مرداد هوا همیشه آفتابی و سوزان است. می خواهد بگوید: ای انسان در ذهن، مرکز تو از آفتاب زندگی دور شده و در هوای ابری است. همان طور که در بیت دوم غزل گفت: «گر آفتاب جهانی چو ابر تیره شوی». یعنی اگر مرکز تو ابر تیره است، نگران نباش، زیرا ذات تو آفتاب سوزان است که فقط باید طلوع کند و تو زنده شوی. فقط باید بدون دخالت ذهن روی خودت کار کنی و ناظر ذهنت باشی.

معنی دوم شیر و گاو:

منظور دیگر از شیر و گاو، صفات این حیوانات است.

صفت شیر: شیر هنگام گرسنگی طعمه را صید می کند و آن را علاوه بر خانواده خود، برای گفتارها هم می گذارد. انسان پس از حس نیاز به زنده شدن پس از مدتی کار کردن روی خودش زندگی را صید می کند. یعنی به حضور زنده می شود. و این ارتعاش عشق را برای همگان روا می دارد.

صفت گاو: گاو نه تنها صیاد نیست، بلکه گوشت و پوست و لبیاتش مورد استفاده قرار می گیرد و علاوه بر آن جوری اهلی اش می کنند که زمین را شخم بزند و بارکشی کند. من ذهنی در ذات خود هیچ حس نیازی به زنده شدن نمی بیند. یعنی مهارت صید زندگی را ندارد. او خود را در اختیار همانیدگی هایش گذاشته تا از آن بهره ببرند و او را مصرف کنند. او برای زنده شدن خودش کاری نمی کند و فقط صرف همانیدگی هایش می شود.

دوباره بیت را می‌خوانم:

ز شیر چرخ گریزی، به بُرج گاو روی
خری شوی به صفت، راه کهکشان گیری

-(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)

حال متوجه شدیم که ما به ابر تیره ذهن رفتیم و از خورشید حضور دلمان بی‌بهره هستیم. مانند گاو که برای خود بهره‌ای ندارد.

سپس می‌گوید: اگر تو به ذهن بروی مانند خر باید راه کهکشان را بگیری. کهکشان هم دو معنی دارد: معنی اول راه کهکشان گرفتن: یعنی راه ستارگان یا همانیدگی‌ها را گرفتی تا از آن‌ها زندگی بگیری. در لحظه‌ای که ما به زندگی زنده شویم صبح حضور فرامی‌رسد و ستارگان از بین می‌روند.

معنی دوم راه کهکشان گرفتن: یعنی مانند خر کاه کش می شوی. کاه کشیدن یعنی به دوش کشیدن همانیدگی‌ها و دردها. زندگی می‌خواهد ما بار اضافه را به او بسپاریم و راه را با مرکز عدم طی کنیم. اما من ذهنی بار روی دوشش را دوست دارد و می‌خواهد مانند خر و گاو بارکشی کند. او نمی‌خواهد که دلبر بردبارش، بیاید و بارش را برد!

وگر تو خود سرطانی، چو پهلوی شیری
یقین ز پهلوی او، خوی پهلوان گیری

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)
سرطان : خرچنگ، برج چهارم (تیر)

می‌گوید: اگر تو از برج گاو (اردیبهشت) که ابری است به برج خرچنگ (تیر) بررسی، یعنی تو در مجلس عاشقان قرار گرفته‌ای و می‌خواهی برج شیر (مرداد) شوی.

تو پهلوی عاشقان قرار گرفته‌ای. یعنی تو با زندگی و انسان‌های زنده شده قرین شده‌ای. می‌گویند: اگر قرین مولانا شوی، یقین بدان که خوی او می‌گیری. اگر همچنان خوی من‌ذهنی داری، بدان که در برج گاو مانده‌ای. یعنی خود را با من‌های ذهنی قرین کرده‌ای. در این صورت از عاشقان دور شده‌ای و دلت افسرده است.

بدون قرین معنوی هیچ‌وقت نمی‌توانی دلت را مانند کاسه تهی، رقصان کنی. قرین‌های دیو صفت تو را به عمق حوض کثیف من‌ذهنی برده‌اند. زیرا آن‌ها صاحب عقل زندگی نیستند. همان‌طور که در بالا گفت عقل زندگی عقل جنس فرشته است. عقلی که سوی زندگی جذب می‌شود. این عقل جنس فرشته در من‌ذهنی نیست. زیرا من‌ذهنی سوی جهان بیرون جذب می‌شود و تمام کشش‌هایش به همانیدن با فرم‌هاست.

چو آفتاب، جهان را پُر از حیاتِ کُنی
چو زین جهان بجهی، مُلکِ آن جهان گیری

-(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)

می گوید:

اگر در حلقه عاشقان زنده شده بمانی و خوی آن ها را بگیری
اگر آفتاب درونت را به جهان بگسترانی
اگر از خزان به بهار جان بررسی
اگر مانند کاسه روی آب زندگی با مرکز خالی و تسلیم برقصی
اگر با ابزارهای خدادادی در طلب زندگی باشی و این ابزارها را در اختیار عقل زندگی قرار بدهی

اگر در آینه دلت روی زندگی را ببینی
اگر کیسه همانیدگی‌ها را بدهی و بی‌نهایت کان زندگی را بگیری
اگر زندگی بی‌فرم را در فرم‌ها شناسایی کنی
اگر مانند ماه تیر، قرین ماه مرداد شوی و از هوای ابری اردیبهشت بگریزی
آن موقع جهان را پر از حیات می‌کنی و انرژی بی‌نهایت زندگی را به تمام عالم هستی خواهی بخشید.
تو از این جهان و قرین‌های من‌ذهنی آن می‌جهی و قید کیسه همانیدگی‌ها را می‌زنی و از طریق عقل زندگی و
ابزارهای آن مانند ذهن و توانایی جسم، صاحب ملک جهان عدم می‌شوی.

بَرَأْ چو آب ز تنورِ نوح و عالم گیر
چرا تنورِ خبازی، که جمله نان گیری؟

-(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)

سوره مربوط به بیت:

تا اینکه فرمان ما صادر شد و آب از درون تنور فوران زد.

(قرآن کریم، سوره هود، آیه ۴۰)

در این بیت مولانا تمثیلی از داستان نوح زده است. در بخشی از این داستان خداوند به نوح می‌فرماید: ای نوح! زمانی که بخواهم فرمانم را صادر کنم که زمین از آب سرشار شود، با یک نشانه‌ای تو را آگاه خواهم ساخت. موقعی که از تنور خانه‌ات آب فوران کرد آگاه باش که باید اهل خانه‌ات را سوار بر کشتی کنی.

حال این سخن زندگی را به زبان گنج حضور می‌گوییم:

ای انسان! زمانی که مرکز خود را از همانیدگی‌ها پاک کنی و در اختیار من قرار بدهی، با فرمان کُن (بشو) تو را به خودم زنده می‌کنم و از طریق جفالقم درون و بیرون را زیبا می‌سازم. در این فضای بی‌نهایت از طریق فضاگشایی آلودگی‌های جهان را با آب زندگی پاک می‌کنم. طوفان نوح نماد آبی‌ست که زندگی برای پاک کردن همانیدگی‌ها آن را به جریان می‌اندازد.

تنور نماد مرکز انسان است.

در این تمثیل دو نوع تنور داریم:

۱- تنوری که در آن فقط نانی پخته شود و چیزی عاید تنور نشود. این تنور نماد دلی است که همیشه از برکت زندگی عاجز بوده و در خشکی و کارافزایی سیر می‌کرده.

۲- تنوری که از دل آن آب زندگی فوران می کرده و از درون بی نهایت زنده بوده.
مولانا در این بیت می گوید: آب مرکزت را مانند تنور نوح به جهان منتشر کن. چرا می خواهی مانند تنوری باشی
که همانیدگی ها و جهان بیرون آن را مصرف می کند و او بی بهره می ماند؟ تو باید مرکز خشک خود را به دریای
بی نهایت زندگی تبدیل کنی.

خَمُوشِ بَاشِ و هَمی تاز تا لب دریا
چو دم، گسسته شوی، گر ره دهان گیری

-(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۷)

مولانا برای انسان تنها خاموشی ذهن را تجویز می کند. زیرا اگر ذهن خاموش نشود و کار کند دلمان می میرد و
خوی افسردگان خواهیم گرفت. ذهن اگر کار کند به ما اجازه نخواهد داد که کیسه پر زر همانیدگی ها را به
زندگی به عنوان قرض الحسنه بدهیم.

مولانا می گوید: ذهنت را خاموش کن تا بتوانی بدون دخالت ذهن تا لب دریای یکتایی بتازی. در راه دریا اگر ذهنت بخواهد حرف بزند و تو را از مجلس عاشقان دور کند، تو مانند دم از زندگی جدا می شوی.

راه دهان گرفتن یعنی مانع برکت زندگی شدن. راه دهان گرفتن یعنی من خودم می دانم که باید چگونه به دریای یکتایی برسم. یعنی من برای زنده شدن به خدا نیازی به خدا ندارم! این بیراهه ذهن است.

ذهن نمی خواهد تسلیم شود. می خواهد با عقل گسسته شده از زندگی راه زنده شدن را پیش بگیرد. مانند تعمیرکاری که برای باز کردن یک پیچ محکم از پیچ گوشتی امتناع می کند و با دست خود برای باز کردن آن تلاش می کند. تعمیرکار به دست خود آسیب می زند اما باز هم می گوید: پیچ را باز خواهم کرد.

در بیت چهارم غزل مولانا گفت که خداوند عقلی به تو داده که از جنس زندگی است. باید این عقل در اختیار جنس و ذات اصلی خود بیفتد تا درست کار کند. اما من ذهنی می گوید در اختیار خودم باشد بهتر است!

بنابراین باید این ذهن همه چی دان هیچی ندان را خاموش کنیم تا از طریق عقل زندگی به دریای بی نهایت وصل شویم و زندگی را از طریق خودش با فضاگشایی تجربه کنیم.

سپاس بی کران از جناب شهبازی و تمام مشتاقان گنج حضور

مهران از کرج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید